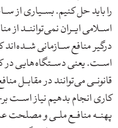

اگر حتی از ضعف‌های مساله مدیریتی عبور کنیم، عیوب ساختاری را باید حل کنیم. بسیاری از ساختارهای رسمی و غیررسمی جمهوری اسلامی ایران نمی‌توانند از منافع ملی دفاع کنند. این نهادها چنان درگیر منافع سازمانی شده‌اند که تعارض منافع‌شان با منافع ملی عیان است. یعنی دستگاه‌هایی در کشور داریم که قانونا به اعتبار اختیارات قانونی می‌توانند در مقابل منافع ملی قرار بگیرند. بنابراین اگر بخواهیم کاری انجام بدهیم نیاز است برخی از این ساختارها که هیچ تاثیری در پهنه منافع ملی و مصلحت عمومی ندارند، حذف شوند. بسیاری از ساختارها باید در یکدیگر ادغام شوند. برخی از ساختارهای جدید باید ایجاد شوند. من معتقدم مهم‌ترین و اولین نظمی که باید نقطه عزیمت تاثیرگذاری در هندسه نظم جدید باشد این است که یک بازمعماری در هندسه توزیع قدرت در جمهوری اسلامی ایران شکل بگیرد. ما حتی در مجمع تشخیص اختلافات بنیادی داریم. در مباحث اخیر عملا مجمع به دو بخش تقسیم شد. در کشور بعضا افرادی در سطح کلان تصمیم‌گیر یا تصمیم‌ساز هستند که اعتقاد دارند قدرت نظامی خیلی تاثیری در حفظ منافع ملی ندارد. در مقابل جریانی داریم که به هیچ وجه توجهی به اصل رضایتمندی اجتماعی ندارد و فقط قدرت نظامی را مهم می‌داند.

نظم باید ذوالابعاد و متوازن باشد

هر نظمی بخواهد شکل بگیرد چه در سطح ملی و چه در سطح فراملی باید یک نظم متوازن داشته باشد. نظم توسعه سیاسی، امنیتی و اقتصادی باید متوازن مورد توجه قرار گیرد. اگر کشوری خودش به تنهایی یا با چند کشور در یک منطقه‌ای براساس منافع ملی و ارزش‌های مشترک، بخواهد نقش ایفا کند، باید امنیتش درون‌زا باشد. یعنی کشوری که برود به سمت اینکه امنیت را برون‌سپاری کند، اقدام بسیار خطرناکی انجام داده است. البته می‌شود به صورت مشترک درجهت تامین امنیت تلاش کرد اما معنی‌اش این نیست که تمام قدرت خود را واگذار کند. تحت هیچ شرایطی تصمیم‌گیری و زیرساخت‌های تامین امنیت نباید از داخل کشور خارج بشود. کاربست دفاع مشروع، یا حق دفاع از خود به اعتبار خودیاری است. بنابراین تا نتوانیم زیرساخت‌ها را فراهم کنیم نمی‌توانیم امنیت را به وجود بیاوریم. البته گاهی زیرساخت‌های مادی وجود دارد اما فضای علمی و معرفتی برای استفاده از آن به وجود نیامده به همین دلیل جرأت و شهامت اقدام وجود ندارد. نه اینکه فرمانده جرات اقدام نداشته باشد بلکه جامعه نمی‌پذیرد. جامعه دانشگاهی و فضای عمومی باید بپذیرند یک اقدام را. تمام اینها به هم مرتبط هستند و نیاز است که تاکیدکنم که باید دانشگاه‌ها، اساتید و پژوهشگران را به صورت جدی با مساله درگیر کرد تا تولید ادبیات انجام بگیرد و اینها تبدیل به یک کرسی و یک رشته و گرایش تخصصی بشود. اما نکته تاسف بار این است که، ما الان با کشوری مواجه هستیم که سیاست خارجی‌اش عملا مقاومت پایه است. گفتمان مرکزی و محوری‌اش در اقتصاد، سیاست، فرهنگ و امنیت مقاومت است اما رشته تحصیلی مرتبط با مقاومت در آن وجود ندارد. باید تا جایی که امکان دارد دانشگاه‌ها را در پر کردن این خلأ معرفتی سهیم کنیم تا این مسائل و مصائبی که وجود دارد مرتفع شود.

مهدی زیبایی:
باید تغییرات جهان را از منظر جامعه‌شناسی تاریخی بررسی کرد

من پیوند بین بعد نظری و جامعه‌شناسی تاریخی را در نمونه عملیاتی منطقه غرب آسیا توضیح خواهم داد. حوزه جامعه‌شناسی تاریخی یکی از حوزه‌های جدید در بخش علوم اجتماعی و علوم انسانی است، یعنی اگر شما تاریخ را مطالعه کنید جریانی به نام جریان علم‌شناسی داریم که تشریح می‌کند اصلاآن چیزی که به‌عنوان علم شناخته می‌شود چیست. در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ میلادی که جامعه‌شناسان دنیا بیشتر غربی‌ها بودند کار به اینجا رسید که هر چیزی که اثبات‌گرایی نیست، علم نیست. در مقابل آن، جریانی در دانشگاه‌های دنیا شکل گرفت برای اینکه بگوید این حرف درست نیست. اما پیش از اینکه تحولات شکل بگیرد ما چگونه باید به این تعاریف می‌رسیدیم؟ بنابراین ارتباط و ترکیبی بین تاریخ و جامعه‌شناسی برقرار است، یعنی باید به هر پدیده‌ای نگاهی اجتماعی و نگاهی تاریخی داشته باشیم؛ چراکه پدیده‌های اجتماعی یک‌شبه بروز پیدا نمی‌کند. اینکه می‌گویند آمریکا افول‌کرده این مفهوم اصلا برای امروز و دیروز نیست، این مساله برمی‌گردد به اواخر دهه ۶۰ میلادی. آمریکا از آن موقع فهمید که روند بازی درحال تغییر است و تصمیماتی گرفت که نشان می‌دهد چیزی حدود ۵۰ سال پیش این دغدغه را داشته است. من نمونه‌هایی را خدمت‌تان عرض خواهم کرد. در حوزه روابط بین‌الملل چیزی داریم به نام جریان اصلی، این جریان به روایتی دو نظریه و به روایتی سه نظریه است. یک نظریه، نظریه واقع‌گرایی است که قدرت نظامی را پشتوانه خودش قرار می‌دهد. نظریه دیگر، نظریه لیبرالیسم یا نهادگراهاست که آنها اقتصاد را پشتوانه کار خودشان قرار می‌دهند. این دو نظر بنیادی و اصلی است، اما برخی هم مانند ترکوف می‌گویند سازه‌انگارها هم جز جریان اصلی هستند و آنها را در این چهارچوب قرار می‌دهند. سازه‌انگارها هویت را پشتوانه بحث قرار می‌دهند، جامعه‌شناسی تاریخی تاحدودی دیدگاهش متفاوت است. کانون اصلی بحث خودش را تغییر می‌دهد و می‌گوید من روی تغییرات کلان زندگی بشر بحث می‌کنم. اگر تغییری اتفاق‌افتاده این تغییر از کجا آمده و چطور شده و کجا بوده است. ما هم در ارتباط با تغییر نظم صحبت می‌کنیم، پس باید از منظر جامعه‌شناسی تاریخی ورود پیدا کنیم که اصلا این چه شد و از کجا اتفاق افتاد یا به‌قولی نقطه عطف ما کجا بوده و ما را به اینجا رسانده، پس نگاه کنید تاریخ بحث اصلی نیست و کانون بحث ما جامعه‌شناسی تاریخی است. در جامعه‌شناسی تاریخی عبارتی داریم با عنوان ساختارهای اجتماعی، حالااین ساختارهای اجتماعی چه چیزی است؟ ساختارهای اجتماعی الگوهای منطقی ارتباطی هستند که در بین ما حاکمند و سطوح سه‌گانه را دربرمی‌گیرند. هم زندگی افراد، هم دولت‌ها و نهادها و هم محیط بین‌الملل را دربرمی‌گیرند. این ساختارهای اجتماعی از روابط ما با همدیگر شکل می‌گیرند، این را که شما چطور با دوست خودت رفتار می‌کنید کسی به شما نگفته است. اخلاقیات را به شما گفته‌اند، مثلا دروغ نگویید، دزدی و خیانت نکنید، در همین حد به ما گفته‌اند. بزرگ‌ترهای ما گفته‌اند که این‌طوری رفتار کنید اما همه اینها درکنار هم ساختارهای اجتماعی را درست کرده است. ما با رفتار خودمان به ساختارهای اجتماعی هم شکل می‌دهیم. بشر برای تداوم حیات خودش در محیط، در درون یک ساختار اجتماعی زندگی می‌کند که هم این ساختار اجتماعی به رفتارها شکل می‌دهد و هم ما با رفتار خودمان داریم به این ساختار اجتماعی شکل می‌دهیم. الگوی اجتماعی در صدر اسلام چگونه بوده است؟ ۱۴۰۰ سال گذشته یک‌سری موارد ثابت دارد و یک‌سری ساختارهای اجتماعی به آن اضافه شده و ما را به اینجا رسانده است، پس ستون اصلی روابط ما در جامعه‌شناسی تاریخی ساختارهای اجتماعی هستند که هر سه سطح را دربرمی‌گیرد.

جنگ‌ها و انقلاب‌ها عامل اصلی ایجاد تغییرات در جهان

در حوزه جامعه‌شناسی تاریخی، دو الگوی قدرت داریم؛ یک الگوی قدرت زیرساختاری است. مایکل مان می‌آید این حرف را می‌زند و ریشه‌های اجتماعی دولت را بیان می‌کند. می‌گوید ما یک قدرت زیرساختی داریم و یک قدرت استبدادی از معنا و فحوای کلام هم مشخص است. قدرت استبداد قدرتی است که به زور تفنگ و با اجبار و بدون اینکه مشروعیت وجود داشته باشد می‌خواهد کار خودش را پیش ببرد اما قدرت زیرساختاری با جامعه خودش با دولت ارتباط سازنده برقرار می‌کند، یعنی مردم خودشان را از دولت می‌دانند و دولت هم خودش را از مردم و مردم خودشان را وامدار دولت می‌دانند. این قدرتی است که خیلی راحت این دولت را نمی‌توان زمین زد. دولت قوی‌ای است که در درون کشور شکل گرفته است. یک گزینه دیگر هم بگویم و برویم سراغ نظم و ابعاد آن. جامعه‌شناسی تاریخی معتقد است که دو عنصر بزرگ وجود دارد که باعث می‌شود نظم‌ها تغییر پیدا کنند. یکی از آنها جنگ است. هر وقت درطول نظام بین‌الملل جنگ‌های بزرگی اتفاق افتاده نظم‌های بین‌المللی تغییر کرده است. جنگ ناپلئون کنسرت را به‌وجود آورد. هر وقت جنگی اتفاق افتاده نظم‌های بین‌المللی تغییر کرده است. ریشه‌های نظم فعلی را می‌توانیم برگردانیم به جنگ سال ۲۰۰۳ که آمریکا در عراق داشت یا جنگی که سال ۲۰۰۶ اسرائیل نیابتی با حزب‌الله لبنان داشت، پس جنگ‌ها به‌عنوان نقطه عطف تغییر نظم‌ها بسیار مهم هستند. موضوع دوم انقلاب‌ها هستند که این وضعیت را رقم می‌زنند. ما دو نوع انقلاب داریم؛ یک انقلاب با R بزرگ و یک انقلاب با R کوچک (r). انقلاب‌های R بزرگ انقلاب‌هایی هستند که خانمان‌براندازند مثل انقلاب جمهوری اسلامی ایران که اصلا شخم زد منطقه را و نظام بین‌الملل را بر هم زد. انقلاب فرانسه هم یک چنین وضعیتی داشت. بعد از انقلاب فرانسه دنیا عوض شد، بنابراین دو عنصر به‌عنوان جنگ‌ها و انقلاب‌ها تغییردهنده نظم‌های بین‌المللی هستند، پس اگر ما داریم در رابطه با آمریکا صحبت می‌کنیم باید برویم دنبال اینکه چه انقلاب‌هایی اتفاق افتاده و چه جنگ‌هایی رخ داده است که ما صحبت از تغییر نظم بین‌الملل می‌کنیم. روی اینها باید دقیق‌تر بشویم.

قدرت درونی پیش‌نیاز نقش‌آفرینی جهانی

جامعه‌شناسی تاریخی برخلاف آن چیزی که رئالیست‌ها در روابط بین‌الملل به آن معتقدند، می‌گویند نظم بین‌المللی را باید در حوزه ساختارهای بین‌المللی دنبال کنید، اما جامعه‌شناس تاریخی این‌طوری فکر نمی‌کند و معتقد است که اگر یک بازیگر قدرتمند است باید درون کشور خودش هم قدرتمند باشد. باید با مردم داشته باشد، پس بعد اول نظم در جامعه‌شناسی تاریخی سطح فروملی است که باید به آن توجه کنیم. در این خصوص کم‌وکیف ارتباط دولت با جامعه مدنظر است. در چند سال اخیر متاثر از شورش‌هایی که اتفاق افتاد ناامنی‌هایی در سال‌های ۹۶، ۹۸ و ۱۴۰۱ داشتیم. دولتمردان ما می‌گویند که نظام سلطه به‌دنبال این است که مردم را روبه‌روی دولت قرار بدهد، بله این حرف کاملا صحیح است اما از آن طرف هم وظیفه ما این است که نگذاریم این شکاف شکل بگیرد، چون هر چقدر این شکاف بیشتر شود زور بازیگری من در نظام بین‌المللی می‌آید پایین و من نمی‌توانم آنجا تاثیرگذار باشم. دومین نکته مساله رقابت‌های منطقه‌ای و جنگ‌های نیابتی است که کشورها به‌عنوان یک بازیگر در پیش می‌گیرند. این امر به مشروعیت سیاست خارجی هم مرتبط است، یعنی باید طوری در سیاست خارجی عمل کرد که برای مردم مشروع باشد، آن زمان است که این اتفاق می‌افتد و آن زمان است که مردم پشت این سیاست خارجی تو هستند و شما می‌توانی بازیگری در سطح نظام بین‌الملل باشی و بتوانی تاثیرگذاری هم داشته باشی. می‌توانم بگویم این عامل در همان عنصر فروملی ریشه دارد. اگر در کشور خودم بین دولت و جامعه شکاف وجود داشته باشد مشروعیت وجود ندارد یا حداقل در محیط بین‌الملل مشروعیت کمرنگ است.

بدون توجه به هویت غرب آسیا نمی‌توان در آن تغییر ایجاد کرد

سومین موضوع هویت است. در جمهوری اسلامی ایران هویت تحت لقای منافع ملی تعریف شده، ما چون نظام‌مان هویت‌محور است، این مساله برایمان ایجاد می‌شود که چه کار کنیم تا شکافی بین هویت و منافع ملی شکل نگیرد. به همین دلیل من اینجا هویت را آورده‌ام. ما باید هویت را به‌عنوان عنصر جداگانه در نظم قرار بدهیم، به این جهت که منطقه ما منطقه هویت‌محور است. حالا جریانی در کشورهای عربی راه افتاده که من می‌خواهم خاورمیانه را اروپای دوم کنم اما به این راحتی‌ها نیست؛ این منطقه منطقه‌ای هویت‌محور است. شما تصور نکنید اگر کسی این حرف را زد خیلی راحت می‌تواند سیاست‌هایی را درپیش بگیرد و بدون توجه به عنصر هویت آن را اجرایی کند. پس این هویت بسیار مهم است. هویت به لایه‌های مختلف بستگی دارد. من و شما که اینجا جمع شده‌ایم، هرکدام از یک خانواده می‌آییم، از یک قوم می‌آییم، از یک زبان می‌آییم، از یک فرهنگ می‌آییم و کم‌کم این بزرگ می‌شود و از یک شهر و کشور و منطقه و همین‌طوری بزرگ‌تر. متاسفانه دردی که ما داریم و اینجا باید بیان کنیم شکاف انداختن بین این هویت‌هاست، مثلا هویت مذهبی و ملی را روبه‌روی هم قرار دادن. خیلی بد است که مثلا هویت ملی برای شما اهمیتی نداشته باشد. ما باید هویت مذهبی‌مان و هویت ملی‌مان درهم تنیده باشد و نتوانیم جدایشان کنیم اما وقتی پشت یکی را می‌گیری و به دیگری خیلی بی‌محلی می‌کنی واکنش شکل می‌گیرد و این خطرناک است. جامعه را به دو قسمت تقسیم می‌کند. این امر باید مورد پرداخت قرار گیرد. محیط بین‌الملل به دو قسمت تقسیم می‌شود؛ یکی اقتصادی است و دیگری اجتماعی، برخی از ما ایرانی‌ها متاسفانه یک نگاه باینری صفر و یکی داریم، این در ذات همه ماست. ما صفر و یکی هستیم، یعنی نمی‌توانیم درعین‌حال با کسی دوست باشیم و درعین حال رقابت هم داشته باشیم، اصلا این نیست. نگاه‌مان در محیط بین‌الملل همین مشکل را دارد. الان صحبت سر این است که نظام بین‌الملل درحال تغییر است و صحبت از جایگزینی بریکس مطرح می‌شود. حال آنکه بریکس در همین اقتصاد نئولیبرالی فعالیت می‌کند. برخی فکر می‌کنند پنج کشور با همدیگر جمع شده‌اند و با آمریکا هم کاری ندارند. ما هم با آنها کار می‌کنیم و سهم خودمان را از نظام بین‌الملل می‌گیریم. اصلا چیزی که وجود ندارد در این نگاه ما در سیاست خارجی‌مان ائتلاف‌سازی است. ما باید بیاییم ائتلاف‌سازی کنیم، نه اینکه نگاه صفر و یکی داشته باشیم؛ یا تو دشمن من هستی یا دوست من و حد وسط هم ندارد. این یک مشکل اجتماعی است، مشکل شخصیتی است، مشکل فرهنگی است، عین همین به جامعه ما هم کشیده شده، همین را در دانشگاه هم داریم، جناح و جناح‌بازی هم داریم. این درد بسیار بزرگی است و باید حل شود. نظمی را که ایران می‌خواهد رقم بزند در چهارچوب این تغییراتی که وجود دارد باید مورد توجه قرار داد.

روح‌الامین سعیدی:
نظم جدید چه چیزی را تغییر می‌دهد؟

من می‌خواهم تغییر را از منظر سه تئوری واقع‌گرایی، لیبرالیسم و سازه‌نگاری بررسی کنم. واقع‌گرایی تا سال‌ها به‌عنوان نظریه اصلی و برتر روابط بین‌الملل مطرح بوده است. هرچند الان این حرف، حرف درستی نیست. همواره نگاهش به تکرار و استمرار در نظام بین‌الملل است و خیلی از تغییر صحبت نمی‌کند، به خاطر اینکه ماهیت نظام را که حاکمیت مرکزی یا آنارشی است و منطق دولت‌محوری را کاملاثابت می‌داند و همواره رویکردهای سیکلی دارد و معتقد است ماهیت سیستم همین‌گونه خواهد ماند. اگر ما تغییر و دگرگونی مشاهده کنیم از جنس دگرگونی ساختار است و ساختار را هم رئالیست‌ها همان آرایش کنشگران بزرگ براساس توانمندی‌هایشان تعریف می‌کنند که اینجا موضوع قطبیت مطرح می‌شود، یعنی زمانی که رئالیست‌ها از تغییر صحبت می‌کنند منظورشان مثل تیم فوتبالی است که مثلازمانی سه پنج دو بازی می‌کرد و حالا چهار چهار دو بازی می‌کند، یعنی آرایش کنشگران بزرگ در این میز بیلیارد به چه ترتیب است؛ قبل از جنگ جهانی چندقطبی و بعد از جنگ جهانی دوقطبی. بعد از فروپاشی شوروی، تک‌قطبی آمریکا. از سال ۲۰۰۰ به بعد، به‌قول هانتینگتون وضعیت چندقطبی و الان هم یک منطق پیچیده‌ای حاکم است و مشخص نیست که به چه سمتی خواهیم رفت. اینجاست که تاحدودی برای جمهوری اسلامی باید حساس باشیم که خیلی زود نتیجه‌گیری نکنیم که پس چه خواهد شد صددرصد چین جای آمریکا را خواهد گرفت یا صددرصد اتفاق دیگری خواهد افتاد، هیچ چیز قطعی‌ای وجود ندارد. منطق، منطق پیچیدگی است و آنچه جوزف نای اذعان می‌کند شاید راهگشا باشد. او صراحت دارد که الان توزیع قدرت شبیه به یک صفحه شطرنج سه‌قطبی است.

جمله خیلی معروفی که می‌گوید در سطح فوقانی آمریکا همچنان تک‌قطب است یعنی وضعیت تک‌قطبی است و به این زودی‌ها هم به نظر نمی‌رسد کسی بتواند با آمریکا موازنه داشته باشد اما در سطح میانی که سطح روابط اقتصادی باشد به هیچ وجه دیگر تک‌قطبی نیست، وضعیت چندقطبی است. آمریکا باید با چین، اروپا، برزیل و هند رقابت کند. در لایه تحتانی که فراملی است دیگر قطبیت معنا ندارد. روابط پیچیده شده توزیع قدرت بین طیف وسیعی از کنشگران دولت یا غیردولتی به‌صورت آشوب‌گونه است. دیگر دوقطبی و چندقطبی معنا ندارد. در سطوح تحتانی قدرت به شیوه آشوب‌گونه توزیع می‌شود که الان می‌بینید حتی فرد می‌تواند تاثیرگذار باشد. یعنی امروز ایلان ماسک نه به‌عنوان شخصیت حقوقی در شرکت تسلا بلکه با شخصیت حقیقی خودش می‌تواند موضوعیت داشته باشد و اعمال قدرت کند. شخصیت خود بیل گیتس موضوعیت دارد.

پروژه چین هنوز ناتمام است

در این بستر از انتقال قدرت از غرب به شرق صحبت می‌شود. این حرف داخل نیست، حرف مدت‌ها قبل خود آمریکایی‌هاست. به قول جوزف نای تا قبل از قرن هجدهم نیمی از جمعیت جهان در آسیا زندگی می‌کردند و نیمی از ثروت جهان توسط آسیا تولید می‌شد. بعد از انقلاب صنعتی قرن ۱۸ همچنان نیمی از جمعیت جهان در آسیا زندگی می‌کردند اما سهم آسیا از تولید ثروت تبدیل شد به یک‌پنجم و به غرب منتقل شد. او معتقد است که این اوضاع با محوریت چین دارد برمی‌گردد اما پروژه چینی پروژه ناتمام است و چین هنوز توسعه پایدار و فراگیر پیدا نکرده است. همسایه‌های چین کاملا مخالف هژمونی شدن چین حتی در منطقه شرق آسیا هستند و کاملاتمایل دارند که با آمریکا موتلف بشوند برای مهار چین در منطقه خودش، چین همچنان در منطق لیبرالیستی ایفای نقش می‌کند. بنابراین حتی انتقال قدرت از غرب به شرق هم خیلی داستان دارد و یک چیز قطعی نیست که ما بلافاصله نتیجه‌گیری کنیم پس تمام شد پس غرب افول کامل برایش اتفاق افتاد و همه چیز در دست آسیا است. درحالی که برخی از شاخص‌های اقتصادی چین در طی سال‌های اخیر نزولی شده است. البته حرکت کشورها در مسیر توسعه می‌تواند حرکت سینوسی باشد. قرار نیست که مدام حرکت رو به رشد داشته باشد. آمریکا هم تمام تلاش‌های سیاسی‌اش را می‌کند تا موازنه ایجاد کرده و چین را به سمت غرب سوق دهد. بنابراین برخی از حرف‌هایی که در داخل زده می‌شود ممکن است یک مقدار خطرناک باشد یعنی نتیجه‌گیری‌هایی که به هیچ‌وجه منطق پیچیدگی را درک نکرده‌اند. به هر حال پیش‌بینی همواره در رشته به روابط بین‌الملل مثل سایر زیرشاخه‌های علوم اجتماعی کار بسیار دشواری است. به قول آقای دکتر تاجیک بعد از فروپاشی دیر یهودی‌ها پیش‌بینی به احمق‌ها واگذار شده است، این را معمولا مثال می‌زنند که بگویند در عرصه علوم اجتماعی خیلی سخت است که مسائل را پیش‌بینی کرد این منطقه رئالیستی است. از منظر لیبرالی، لیبرالیست‌ها خصوصا در قالب مناظره نئونئو خیلی به رئالیست‌ها نزدیک هستند. عملا بین‌شان تا حدود زیادی وفاقی ایجاد شده آنقدر که برخی معتقدند بحث‌هایی که با لیبرال‌ها دارند مناظرات درون‌پارادایمی است. یعنی اصلا بین‌پارادایمی هم نیست. مناظراتی که دارند درون یک پارادایم است حالا ممکن است تفاوت‌هایی وجود داشته باشد لذا خیلی به واقعگرایان نزدیک شدند و معتقد هستند که بله ما پذیرفتیم که همچنان منطق منطق آنارشیک است و تغییر نمی‌کند. در کنار تغییر ساختار ما از تغییر فرآیند هم صحبت می‌کنیم. به این معنی که الگوی تعامل واحدها در سیستم تغییر می‌کند. لیبرال‌ها می‌گویند وقتی وابستگی متقابل ایجاد شد، وقتی که جهانی‌شدن مطرح شد، وقتی که دموکراسی گسترش پیدا کرد و الگوی تعاملات این‌گونه تغییر کرد ما شاهد تغییر در سیستم بودیم. معتقدند جنگ تا حدود زیادی منسوخ شده و عنصر اقتصاد اهمیت دارد. البته مرحوم دکتر عسگرخانی به نقل از لیبرال‌ها می‌گفتند که تغییر در حوزه‌های موضوعی و فناوری هم می‌تواند به معنای تغییر در سیستم باشد؛ مثلا تغییر تکنولوژی. یا حوزه و موضوع جدیدی اگر مطرح بشود می‌تواند به‌عنوان تغییر در داخل سیستم مدنظر گرفته بشود. بعد جنگ جهانی دوم تا چندی پیش الگوی تعامل کاملا الگوی لیبرال سرمایه‌داری است، آمریکا نهادسازی می‌کند و نظام برتون وودز تشکیل می‌شود. صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی سازمان تجارت جهانی نظام ثابت دلار- طلاکه البته در دهه ۷۰ البته فروپاشید حتی سیستم‌های امنیتی مانند سازمان ناتو الگوی تعامل کشورها را به الگوی سرمایه داری تبدیل کرده و هژمونی سرمایه داری به‌ویژه بعد از فروپاشی شوروی جهان‌گستر می‌شود. به همین خاطر بود که وقتی شوروی فرو پاشید سعی کردند این ادبیات را تولید کنند که دیگر تمام شد، تنها الگویی تقابلی که از دید ما بود کمونیست بود که این هم فرو پاشید بنابراین ما یکه‌تاز هستیم و لیبرالیسم تنها الگویی است که باقی مانده است.

می‌شود هم لیبرال بود هم کمونیست

اما طی سال‌های اخیر نشانه‌هایی از بحران پروژه بین‌المللی لیبرال مشاهده شده و الگوهای بدیعی هم سر درآورده‌اند. این حرف ما نیست. خود دانشمندان غربی حتی سینه چاکان پروژه لیبرالیسم به‌شدت در این زمینه ادبیات تولید کرده‌اند، جان آیکن بری خودش اعتراف می‌کند که لیبرالیسم دچار بحران شده است، او سه مرحله را برای پروژه لیبرالیسم ذکر می‌کند و می‌گوید ما در مرحله دومش مانده‌ایم و به‌شدت درگیر هستیم و اصلا نمی‌توانیم به مرحله سوم فکر کنیم. شکست پروژه جهانی شدن و تداوم نابرابری‌ها مصداق این امر است. این تصور که وقتی دریا مد بکند همه قایق‌ها غرق خواهند شد زیر سوال رفت. منتقدان جهانی شدن تداوم ملی‌گرایی در مقابل جهانی شدن را مطرح کردند و رویکردهای افراطی‌اش در اروپا ظهور کرده است. در این زمینه پوپولیسم و ظهور راست افراطی در اروپا، جریان مهاجرستیزی، جریان اسلام‌ستیزی و برگزیت جالب توجه است و ظهور ترامپ در آمریکا هم که پشت پای جدی به همه دستاوردهای جهانی شدن لیبرالیسم زد و به‌شدت آن را تضعیف کرد. پروژه جهانی شدن لیبرال الان که جنگ روسیه و اوکراین شکل گرفته است به شدت تضعیف شده و ضربه خورده و اینها همه مظاهر سلب اعتماد از پروژه جهانی لیبرال بود. مهم‌ترین ضربه‌ای که پروژه لیبرالیسم خورد بحران مالی ۲۰۰۸ بود به این دلیل که اعتبار جهانی شدن نولیبرالی و سرمایه‌داری کازینویی بعد از سال ۲۰۰۰ به‌شدت خدشه‌دار شد خصوصا که بحران در آمریکا شروع شد و به انگلستان هم تسری پیدا کرد به‌شدت این پروژه زیر سوال رفت.

از همان زمان است که ما می‌بینیم در مقابل اجماع واشنگتن که از نیمه دوم قرن به‌شدت مطرح بوده و همه به این نتیجه رسیده بودند که سیاست‌های بانک مرکزی آمریکا باید باشد و همه سرمایه‌داری را باید پیشه کنند این زیر سوال رفت و در مقابلش ما مفهومی به نام اجماع پکن را داریم، سبک حکمرانی چینی که آمیخته‌ای است از اقتصاد بازار آزاد با دولت اقتدارگرا خیلی مورد توجه است. زمانی اینها ناسازه به نظر می‌رسید اما امروزه مدل چین و موفقیت‌های چین مثلادر کرونا، قبل از کرونا و بعد از کرونا نشان داده که اینها با هم سازگار است و شما در عرصه اقتصادی ممکن است سیاست‌های بازار آزاد را پذیرفته باشید اما در عرصه سیاسی، لیبرال‌دموکراسی نباشید و دولت اقتدارگرا باشید که چین هست. خیلی از کشورها خصوصا از ۲۰۰۸ به بعد این را الگوی خودشان قرار دادند. دکتر سریع‌القلم به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین دانشمندان ایرانی در مسائل توسعه به‌شدت معتقد بود که توسعه لیبرالی به‌صورت قانون‌گونه درآمده و همین‌طوری باید پیش برود و ما هم باید این را پیش بگیریم اما ایشان اخیرا بسیار حرف تعامل‌برانگیزی زدند که تجربه چین و کشورهایی که این الگو را پیشه کرده‌اند نشان داده که هیچ رابطه علمی بین توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی وجود ندارد و به نظر می‌رسد که خیلی از کشورها مردم‌شان آنچنان علاقه‌ای نداشته باشند که حتما سیستم دموکراتیک باشد. اگر رفاه ما تامین بشود مثل دولت چین، اقتدارگرا هم باشد چندان مهم نیست. این اعتراف شخصی مثل آقای دکتر سریع‌القلم که در مسائل توسعه در ایران صاحب‌نظر هستند بسیار قابل‌توجه است.

منطقه‌گرایی به جای جهانی شدن

در عرصه لیبرالیسم هم اگر از منظر لیبرالیستی بخواهیم خلاصه کنیم می‌بینیم که این تحول در الگوی تعاملات به‌وجودآمده و منطقه‌گرایی به جای جهانی شدن نشسته است، مدت‌هاست غبارهای جهانی شدن فرو نشسته و تا حدود منسوخ شده و امروز منطقه‌گرایی به جای جهانی شدن خیلی جدی‌تر است، به‌خاطر اینکه فهمیدیم همگن شدن به این راحتی‌ها نیست. مدت‌هاست که مذاکرات دوحه قفل شده و اختلافات بسیار جدی بین کشورها وجود دارد، حتی بین آمریکا و اروپا در زمینه انرژی و مسائل مربوط به کشاورزی اختلافات مهمی وجود دارد. لذا کشورها تمایل بسیاری به ملی‌گرایی و منطقه‌گرایی دارند. به همین خاطر بریکس مطرح می‌شود، شانگهای مطرح می‌شود، اجماع پکن در مقابل اجماع واشنگتن و ارزش‌های آسیایی در مقابل ارزش‌های غربی مطرح می‌شود، اینها نشان می‌دهد که لیبرالیسم به‌شدت مشروعیت خودش را از دست داده اما اینکه آیا این یعنی پایان لیبرالیسم برخی معتقدند بله و برخی معتقدند نه، مثلاامثال هایکن بری و رابرت کوهن معتقدند لیبرالیسم از این بحران‌ها زیاد داشته و توانسته سربلند بیرون بیاید. اما کسانی مثل مرشایمر معتقدند که واقعا پروژه بین‌الملل لیبرال دیگر تمام شده است. اما بخش آخر سازه‌انگاری است که این هم برای ایران ما خیلی می‌تواند مهم باشد. سازه‌انگاران پدیده‌های اجتماعی را برساخته اجتماعی و محصول تعاملات و معانی بین‌ذهنی می‌دانند. برای اینها جنبه‌های عینی و مادی چندانی در نظر نمی‌گیرند حتی برای خود مفهوم دولت جنبه‌های مادی در نظر نمی‌گیرند و می‌گویند اینها همه بر ساخته اجتماعی است. بنابراین چیزی که بر ساخته اجتماعی و محصول انگارها و محصول فضای بین ذهنی بود کاملا می‌تواند سیال و قابل تغییر باشد. بنابراین پاسخ‌شان نسبت به امکان تغییر در سیستم کاملا پاسخ مثبتی است. در عرصه اجتماعی هم همین‌طور هویت کاملا سیال است. منافع ملی کاملا سیال است. اینها همه تحت تاثیر منافع ملی است و اصلا تعریفی که از ساختار ارائه می‌دهند مثل رئالیست‌ها نیست که بگویند توزیع توانمندی؛ می‌گویند شناخت توزیع انگاره‌هاست و به همین خاطر می‌گویند جنگ سرد کی تمام شد؟ زمانی که در ذهنیت مقامات واشنگتن و مسکو تمام شد. در ذهنیت گورباچف و ریگان تمام شد و امکان تنش‌زدایی به وجود آمد. عملا جنگ در ۱۹۸۲ قبل از فروپاشی شوروی تمام شد و از آن جالب‌تر اروپایی‌ها همچون آلمان و فرانسه هستند که در دو جنگ جهانی گوشت و پوست همدیگر را دریدند. وقتی که انگاره از اینکه بکش یا کشته می‌شوی تبدیل می‌شود به زندگی کن و بگذار زندگی کنند امروز احتمال اینکه آلمان و فرانسه با هم جنگ کنند نزدیک به صفر می‌شود.

تشکیل جامعه امنیتی به جای سیستم امنیتی

امروزه می‌توانیم بگوییم که در اروپا یک جامعه امنیتی به وجود آمده، به جای سیستم امنیتی یعنی مسائل کاملا به‌صورت صلح‌آمیز حل‌وفصل می‌شود چراکه انگاره‌ها تغییر کرده است. چون معانی مشترک و معانی بین ذهنی تغییر کرد. یعنی کشورها می‌روند به سمت تغییر تعریف‌شان از خودشان. این را در علوم سیاسی و جوامع بین‌الملل به‌عنوان سیاست هویت بحث می‌کنند که خیلی بحث مهمی است و به نظر می‌رسد کشورها خصوصا در جهان جنوب به سمت بازتعریف هویتی حرکت کرده‌اند. اینکه می‌بینید کشورهای عضو بریکس نه از یک منطقه نیستند، یکی از آفریقای جنوبی است و یکی از شرق آسیا در کنار هم قرار می‌گیرند چه بسا به‌خاطر این تعریف هویت است. هویت دگرگون شده است. انگاره جهان سلطه‌گر و جهان سلطه‌پذیر دیگر قابل پذیرش نیست. دوگانه متمدن و غیرمتمدن، دوگانه غربی شرقی یا دوگانه توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته یا دوگانه شمال جنوب همه بر ساخته‌های جریان مسلط است که ما سال‌ها به آن عادت کرده بودیم اما امروز اینها مورد شالوده‌شکنی قرار گرفته است. تفکر مقاومت مطرح می‌شود، نه‌فقط در ایران بلکه در هند هم برجسته است و کسانی مثل امید بابا و چاکرابارتی صراحتا از کلمه مقاومت استفاده می‌کنند. چاکرابارتی در کتاب «ولایت‌انگاری اروپا» برای مقابله با جریان‌های مسلط رویکردهایی مطرح می‌کند که خیلی جالب توجه است. اینها همه دغدغه هویت دارند. به نظر می‌رسد در سال‌های آتی ما می‌توانیم رد پای این تغییرات هویتی را در جهان جنوب یا شرق، سراغ بگیریم و اینها می‌توانند برای بلوک‌بندی‌های جدید مبنا بشود بر مبنای تعاریف جدید از هویت، که دارد در سطح بین‌المللی شکل می‌گیرد.

ادامه از صفحه ۱۳
ادامه در صفحه ۱۵

در بخش دوم نشست «بررسی ماهیت نظم نوین بین‌الملل» به این موضوع پرداخته شد که اگر این تغییر نظم واقعیت دارد نقش ایران و اسلام و غرب آسیا در این نظم جدید به چه نحوی خواهد بود؟

جلال دهقانی فیروزآبادی:
هم آمریکا افول پیدا کرده و هم رقبا قدرت گرفته‌اند

در مورد اینکه آیا نظام بین‌الملل ساختار واحدی دارد یا همزمان می‌توانند ساختارهای متفاوتی داشته باشد اختلاف نظر وجود دارد. نئورئالیست‌ها می‌گویند نظام بین‌الملل لاجرم یک ساختار بیشتر ندارد اما دیگران به‌خصوص نئولیبرال‌ها اعتقاد دارند در حوزه‌های موضوعی مختلف قدرت‌های متفاوتی ایفای نقش می‌کنند. بنابراین همزمان نظام بین‌الملل می‌تواند ساختارهای متعددی داشته باشد و بازیگرانش هم متفاوت باشد. با توجه به اینکه در نظام بین‌الملل پراکندگی قدرت وجود دارد شاید یک قدرت همه‌جانبه که در همه حوزه‌های موجودی بلامنازع باشد دیگر نداریم. ما ساختارهای متعدد یا حوزه‌های موضوع مختلفی داریم، که به ساختارها شکل می‌دهند. من معتقدم نظام چندقطبی است، چندقطبی چندساختاری نه چندقطبی یک‌ساختاری براساس پراکندگی قدرت. نظم جدید نظم پساغربی است و نظمی است که دیگر براساس محوریت آمریکا و غرب نیست، فرصت‌ها و تهدیدها برای ایران خیلی مهمی است. واقعا هنوز نظمی متصور شکل نگرفته و قطعیتی هم وجود ندارد. فقط می‌شود گمانه‌زنی‌هایی داشت و سناریوهای مختلفی را بررسی کرد تا بدانیم کدام سناریو محتمل‌تر است و ما برای آن باید خودمان را آماده کنیم؛ من معتقدم هر نظمی جایگزین نظم هژمونیک آمریکایی بشود به نفع جمهوری اسلامی است ولی به این معنا نیست که هیچ تهدیدی در آن وجود ندارد. ممکن است این نظم تغییر کند و ما باز هم جایگاه مناسب خودمان را نتوانیم پیدا کنیم، بنابراین یکی از کارهایی که مهم است این است که بدانیم ما چگونه می‌توانیم از تهدیدها و فرصت‌ها آگاهی داشته باشیم و تهدیدات را به فرصت تبدیل کنیم. فرصت اول افول آمریکا است. مقام معظم‌رهبری هم فرمودند که نظم جدید ویژگی‌اش این است که دشمنان ایران در حال تضعیف شدن هستند. این خودش می‌شود موازنه منفی یا موازنه سلبی.

در موازنه گاهی خود شما قدرتت را افزایش می‌دهی و موازنه ایجاد می‌کنی و یک وقت طرف مقابل قدرتش کاهش پیدا می‌کند و شما به سطح او می‌رسید. هم آمریکا افول می‌کند و هم قدرت رقبا در حال ظهور کردن است. نقش‌آفرینی بیشتر چین و روسیه در خلیج فارس، ارتقای نقش‌آفرینی قدرت‌های منطقه‌ای و آزادی عمل آنها در نظام بین‌الملل دلایل افول هژمونی آمریکاست. تشدید رقابت آمریکا و روسیه و چین منجر به بهره‌برداری ایران می‌شود که ناشی از تضعیف قدرت اجماع‌سازی و همراه‌سازی روسیه و چین با آمریکاست و امکان ارتقای جایگاه بازیگری ایران از قدرت منطقه به قدرت متوسط و برقراری روابط متوازن با قدرت‌های بزرگ از موضع برابر و شراکت راهبردی را فراهم می‌کند. مساله دیگر تضعیف آنچه ایده‌آل و آرمان انحصاری سیاسی لیبرال دموکراسی است؛ نه اینکه لیبرال دموکراسی قرار است بربیفتد ولی دیگر تنها نوع و نظام سیاسی نخواهد بود و این به نفع ما است. بنابراین می‌شود یک نظم سیاسی غیرلیبرال‌دموکراسی داشت ولی توسعه‌یافته و قدرتمند هم بود. چین الان یکی از مصادیقش است، یکی از اعتراف‌هایی که آمریکایی‌ها می‌کنند این است که ما فکر می‌کردیم با لیبرال شدن اقتصادی چین لیبرال دموکراسی هم در آن ایجاد می‌شود ولی متوجه شدیم که نه و اینجا کلاه سرمان رفت. ما باید مهار می‌کردیم قدرت اقتصادی چین را، ولی فکر می‌کردیم چون رابطه علی بین این دو تا وجود دارد این لیبرالیسم اقتصادی، لیبرال سیاسی هم می‌شود اما نشد و این یکی از مهم‌ترین مولفه‌های نظم در حال شکل‌گیری است. بنابراین ایده‌آل‌ها و ارزش‌های متعدد سیاسی و اقتصادی در قالب نظام‌های سیاسی و اقتصادی غیرلیبرال مقبولیت و مشروعیت می‌یابد، ما هم نباید خیلی بترسیم که بگوییم نه در نظم سیاسی و نظم اقتصادی جدید ما حضور نداریم. جمهوری اسلامی ایران یک نوع از دموکراسی است ولی دموکراسی لیبرال نیست و با تکیه بر آن می‌توانیم در نظام بین‌الملل در آینده نقش‌آفرینی کنیم. من فکر می‌کنم نقش‌آفرینی بازیگران غیردولتی در نظام بین‌المللی، حتی در سطح بالا بروز و ظهور دارد. وقتی یک شخصی مثل ایلان ماسک تاثیرگذاری می‌کند به نفع ماست چراکه یکی از مهم‌ترین شرکای ما بازیگران غیر دولتی هستند.

حذف ژئوپلیتیک ایران تهدیدی جدی است

یک سوال داشتم اینکه آیا ایلان ماسک واقعا یک شخص است یا یک مجموعه سیاسی او را حمایت می‌کند؟

ما او را به‌عنوان یک شرکت چند ملیتی در نظر می‌گیریم که از سال‌ها پیش بوده و اوجش در سال‌های حاضر است بنابراین او مثل دولت می‌ماند. رئیس‌جمهور آمریکا تا یک وقتی اهمیت دارد؛ وقتی رئیس‌جمهور نیست که مهم نیست، بنابراین ایلان ماسک و بیل گیتس هم تا زمانی مهم هستند که رئیس یک شرکت باشند. آنها بودجه‌شان به اندازه چند کشور جهان است. در نظم جدید پراکندگی قدرت افزایش پیدا می‌کند و قدرت‌های منطقه‌ای نقش‌شان برجسته‌تر می‌شود و اینها همه برای ما برخلاف نظام یک‌قطبی مزیت است. نظریه‌پردازان انتقادی بر خلاف رئالیست‌ها همیشه اعتقاد داشتند که چه کسی گفته است نظام بین‌الملل آنارشیک و بدون اقتدار مرکزی است اتفاقا نظم بین‌المللی سلسله مراتبی است و هژمونی همان نقش دولت را ایفا می‌کند چون نظم لیبرالی بوده و هژمون هم آمریکا بوده، می‌گفتند آنارشیک است و آنارشیک هم به نفع کسانی است که قدرت دارند. تهدیدهایی هم وجود دارد. این اتفاقاتی که الان می‌افتد یک هشدارهایی است برای ما. یکی از مهم‌ترینش حذف ژئوپلیتیک ایران است و این خیلی جدی است؛ یک کمربند حمل و نقلی از بالا رد می‌شود و ما نیستیم، کریدور جنوبی هم از پایین رد می‌شود و ما نیستیم، لوزی انرژی ایجاد شده و دارند ما را دور می‌زنند، اینکه عرب‌ها به سمت چین و روسیه می‌روند تهدیدی است برای ما، برای اینکه نزدیکی به آنها به قیمت حذف ما است. تضمینی وجود ندارد که منافع ملی ما را در نظر بگیرند. تازه بعضی‌ها خیلی بدبینانه هم می‌گویند، اگر چین بشود هژمونی بین‌المللی از آمریکا بدتر خواهد شد برای اینکه سیستم سیاسی و فرهنگی چینی خراج‌گذاری است، مرکز عالم است و بقیه هم با او هستند. باید توجه داشته باشیم، بحث امروز و فردا نیست، چون تعریف استراتژیک است ما باید ۵۰ سال دیگر را ببینیم، ما الان روبه‌رویمان را نبینیم، صرف اینکه آمریکا حالش گرفته بشود که هدف استراتژیک جمهوری اسلامی نیست. ما می‌خواهیم ببینیم که اگر این پاورشیپ اتفاق بیفتد ما جایگاه‌مان ارتقا پیدا می‌کند یا تضعیف می‌شود اگر تا الان به یکی باج می‌دادیم در آینده مجبور نشویم به دو تا باج بدهیم. آدم باید ایده‌آل و آرزو داشته باشد اما توام با عقلانیت. مقام معظم‌رهبری هم فرمودند که گفتمان آرمانگرایی است و این ایده‌آل است. ایشان جایی فرمودند که آرمانگرایی بدون توجه به واقعیت‌ها، توهم و تخیل است. باید ایمان داشته باشیم نه اینکه بگوییم آقا گفتند آرمانگرایی واقع‌بین، آرمانگرا شویم ولی واقع‌بین نباشیم این چه ولایت‌پذیری است. یعنی ما باید این را عملیاتی کنیم ببینیم چه معنی می‌دهد بنابراین این خیلی مهم است که بدانیم در زنجیره ارزش جهانی از شرق تا غرب جهان ما کجا قرار داریم؟ اینها باید برنامه‌ریزی بشود. وقتی که سعودی‌ها به سمت ما برای تنش‌زدایی آمدند اولین چیزی که به ذهن من رسید این بود که اینها ما را به‌عنوان متغیر مداخله‌گر در منطقه و سیاست‌هایشان می‌بینند و گفتند که اول باید این متغیر مداخله‌گر را کنترل کنیم. عربستان برای بازسازی روابطش با آمریکا و چین و با اسرائیل لازم دارد که مداخله ما را کنترل کند و کم‌کم به سمت عادی‌سازی با اسرائیل برود. این منطق تسری است. عادی‌سازی را باید کم‌کم شروع کنید تا دو، سه سال دیگر برسید به جایی که آن را علنا اعلام کنید. به نظر من این خیلی مهم است.

چک سفید امضا دادن منافع مارا تامین نمی‌کند

بر هم خوردن موازنه چین و روسیه و اعراب به ضرر ماست. در سال اخیر دو بیانیه علیه ما دادند و این امر را تایید کردند. ما باید حساس باشیم. چه کسی به ما گفته است تحت هر شرایطی باید از چین دفاع کنیم. ما از منافع ملی خودمان دفاع می‌کنیم. اگر فکر کند که ما چک سفید امضا داده‌ایم و در هر شرایطی هر کاری بکند ما روابط‌مان را لازم داریم. مطمئن باشید منافع ملی ما را تامین نمی‌کند. یعنی ما اینکه می‌گوییم مثلث متساوی‌الاضلاع به این معنی است که باید بتوانیم به اینها جایگاه‌مان را تفهیم کنیم. در معادلات و مناسبات قدرت بین‌المللی نقش پاره‌سنگ نداریم. ما خودمان سنگ هستیم. حالا چین دو کیلو و روسیه هم دو کیلو و ما یک کیلو. مجموعا می‌شویم پنج کیلو این‌طور نشود که ما در نظر آنها در حد بحرین ارزیابی شویم. واقعا اینها را باید توجه داشته باشیم که بسیار مهم است. در نظم نامعینی که وجود دارد خطر تجزیه ایران هم مهم است.

حالا چند تا توصیه سیاستی هم دارم. الزامات رفتاری ایران در نظم درحال شکل‌گیری را این موارد می‌دانم؛ درک ضرورت چندجانبه‌گرایی ایران در نظم بین‌المللی. ما می‌دانیم یکی از ویژگیهای فرهنگ ایرانی ما تکروی است. ما اول هر کاری را می‌گوییم خودمان اصطلاح‌مان این است که شریک اگر خوب بود خدا هم شریک می‌گرفت. این یعنی اینکه ما خودمان را فقط می‌بینیم و به هیچ کس کاری نداریم. این در نظام بین‌المللی چندقطبی معنی ندارد. ببینید عرب‌ها چه کار می‌کنند هر جایی که منافع دارند، می‌روند. بنابراین چندجانبه‌گرایی مهم است. به نظرم این پیشنهادی را که محمد بن سلمان داد باید جدی بگیریم که ایران، ترکیه و عربستان را به فرانسه، آلمان و انگلیس در اتحادیه اروپا تشبیه کرد و گفت ما باید یک موتور سه سیلندر برای منافع درازمدت تشکیل بدهیم. این ائتلاف‌سازی‌ها ولو اینکه با اینها آب‌مان صاف نشود لازم است. دوم بارها من گفتم وحدت گفتمانی در داخل، ما نمی‌توانیم تکثر و تنوع گفتمانی در داخل داشته باشیم و در خارج با یک زبان حرف بزنیم و با یک دست عمل کنیم، الان ۳۰ سال است دارم این را می‌گویم. دولتی که بیاید در مقابل گفتمان انقلاب گفتمان‌سازی کنند به جز تضعیف قدرت ملی ایران هیچ فایده دیگری ندارد. پس این نکته بسیار مهمی است. ما باید به وحدت گفتمانی برسیم.

سوم انسجام داخلی و هویتی است. هویت ایرانی ایرانی، انقلابی و جمهوری است، سه‌ضلعی است هویت ما. هر کدامش را بخواهید تضعیف کنید مجموعه هویت ملی ما تضعیف می‌شود. از من اگر بپرسید اول تقویت هویت ایرانی مهم است و بعدش می‌رسد به اسلامی و بعد از اسلامی می‌رسد به انقلابی. دوستان ما این سه‌ضلعی را برعکس کردند، یعنی ما می‌گوییم انقلابی بعدش می‌رسیم به اسلامی و بعد می‌رسیم به ایرانی. خب ما هیچ وقت به ایرانی نمی‌رسیم. مشکل جریات اخیر هم این بود ما به جای اینکه مثلث را این‌طوری بگیریم قاعده‌اش ایرانیت است و آن طرفش اسلامیت و انقلابی بودن است. اگر رسول‌الله(ص) مثل بعضی از ما فکر می‌کردند جهان اسلام الان فقط پنج نفر بود؛ خامس آل‌عبا. همه جهان اسلام در یک عبا جا می‌گرفت. این درست نیست؛ به‌خصوص اگر بخواهیم به قدرت منطقه‌ای و بین‌المللی تبدیل شویم باید همه ظرفیت‌های ایران را به کار بگیریم.

هیچ‌گاه ایرانیت درمقابل اسلامیت نبوده است

جناب آقای دکتر صحبت شما را نتوانستم جمع کنم با فرمایش قبلی‌تان. چطوری اجماع هویت شکل می‌گیرد. آن دولتی که برآمده از مردم بوده و ۲۴ میلیون رای دارد می‌رود به سمت مذاکره با آمریکا و دولتی که ۱۸ میلیون رای دارد می‌رود به سمت بریکس، یعنی دولت را مستقل از طرفدارانش نباید ببینید. به نظرم تعارضی هویتی بین خود جامعه ایرانی وجود دارد که آن مانع شکل‌گیری اجماع است.

می‌گوییم گفتمان در چهارچوب گفتمان اسلامی، گفتمان می‌تواند وسیع‌تر از این باشد. وقتی می‌گویید اول انقلابی بودن یعنی مسلمانانی داریم که انقلابی نیستند. تازه ایرانی‌هایی داریم که مسلمان نیستند. برخی فکر می‌کنند ایرانیت در مقابل اسلامیت و انقلابی‌گری قرار گرفته. خب این‌طوری نیست. با ملی‌گرا یک جایی مناظره می‌کردم، گفتم اسلام و ایدئولوژی اسلام بیشترین خدمت به ایرانیت را کرده است، یعنی از زمان صفویه که ایدئولوژی دولت در ایران شکل گرفته است. شما اگر می‌خواستید براساس باستان‌گرایی پهلوی بروید در مدیترانه با چه توجیهی می‌رفتید اما الان با توجیه اسلام و تشیع به آنجا رفتیم. بنابراین ایدئولوژی در مقابل ایرانیت و منافع ملی ایران نیست به نظر من مهم‌ترین مقوم و مویدش است.

این را ما باید بگوییم که این تقویت ایران تضعیف اسلامیت و انقلابیگری نیست. ظرف تمدن اسلامی کجا است، ایران است منتها ما به ایران اکتفا نمی‌کنیم ما می‌خواهیم اینجا سکوی پرشی باشیم برای افزایش عمق استراتژیک و تقویت محور مقاومت، شما ایران را باید تقویت کنید هر گفتمانی که انتهایش تضعیف ایران باشد، تضعیف جمهوری اسلامی است. من معتقدم اولین کاری که ما باید بکنیم در نظم بین‌المللی تقویت ایران است چون اگر ایران نباشد انقلاب اسلامی کجا جایگاه پیدا می‌کند؟

ایدئولوژی شیعی بیش‌ترین خدمت را به منافع ملی کرد

نقطه مقابلی هم وجود دارد یعنی اتفاقا چیزی که منافع ایران را حفظ کرده است به لحاظ تاریخی جمهوری اسلامی است. یعنی اینها سطربندی و در طول هم نیستند بلکه مکمل یکدیگرند.

جمهوری اسلامی یک گفتمان واحد بیشتر ندارد. می‌توانیم در ذیل آن گفتمان‌مان را تعریف کنیم نه در موازات با آن وگرنه می‌شود تنوع گفتمانی. من هم که می‌گویم شیعه منظورم جمهوری اسلامی است. جمهوری اسلامی براساس ایدئولوژی شیعی بیشترین خدمت را به منافع ملی ایران کرده است که پهلوی نتوانست بکند و هیچ‌کس دیگر نمی‌تواند. بنابراین این دوگانه در برابر همدیگر نیستند. آیا منابع ملی و مصالح اسلامی در عرض هم هستند من معتقدم نه در طول هم هستند، ما باید منافع ملی‌مان را تامین کنیم. دهه ۸۰، یک آمریکایی به نام نفترلاین می‌گوید آمریکا چهار دسته منافع دارد؛ منافع امنیتی دفاعی، منافع رفاهی اقتصادی، منافع world order و منافع ایدئولوژیک. ما فرضا بخواهیم مثل آمریکا شویم این چهار دسته منافع را داریم. یعنی اینکه چه نظمی حاکم باشد تامین‌کننده منافع ما است. اگر در خاورمیانه لیبرال‌دموکراسی تحت عنوان خاورمیانه بزرگ پیاده می‌شد منافع ملی ما تامین نمی‌شد. اولین چیزی که بود تجزیه ایران بود. آمریکایی‌ها چرا از ۱۹۹۰ خودشان را می‌کشند که ایران لیبرال شود. کلینتون لیبرال بود که از او پذیرفته بود. بوش پسر که جمهوریخواه بود، رئالیسم لیبرال را پیگیری می‌کرد. او هم به این نتیجه رسید که توسعه لیبرالیسم تامین‌کننده منافع آمریکاست. ما حرف‌مان این است که نظمی وجود داشته باشد که منافع ملی ایران را بیشتر تامین می‌کند. وحدت گفتمانی به نظم جمع اضداد نیست، ما می‌گوییم ملیت و اسلامیت در مقابل هم نیستند. ایرانیت و اسلامیت مقوم همدیگر هستند، منافع ملی ایجاب نمی‌کند که چیز دیگری باشد. اینها در طول هم هستند. رئالیست‌ها می‌گویند ایدئولوژی ماسکی است برای تامین منافع ملی، خب ما هم این را می‌پذیریم اما همه سیاست ما در اسرائیل تامین منافع ملی است، اما خودمان می‌گوییم نه ما به‌خاطر ایدئولوژی رفتیم ما قبول داریم، بخشی‌اش به‌خاطر ایدئولوژی است اما همه اینها منافع ملی ما را تامین می‌کند. نکته دیگر این است که انسجام ملی خیلی مهم است. کسی از جمهوری اسلامی دفاع می‌کند که ایران برایش مهم باشد. بنابراین عرض من این نیست که هویت دینی و هویت انقلابی را تضعیف کنیم من می‌گویم همزمان.

دولت روحانی هم بحث اعتدال را با همین تلقی مطرح کرد

من نظرم این بود که اگر یک دولت معتدلی بخواهد شکل بگیرد سیاست خارجی‌اش لزوما این است. اعتدال به معنی کم کردن از این عناصر نیست و باید بین همه عناصر تقویت قدرت ملی توازن ایجاد کرد. سیاست خارجی همه‌جانبه و همه‌جانبه‌نگر، اینها اعتدال است. گفتمان اعتدال آرمانگرای واقع‌بین است. نمی‌توانید به قیمت واقعیت‌ها آرمان‌ها را نادیده بگیرید. بنابراین اگر این منظور ما نباشد دقیقا در چهارچوب گفتمان انقلاب اسلامی است.

برای تاثیر در نظام بین‌الملل باید همه عناصر قدرت تقویت شود

ساختارها باید همراه گفتمان تحول پیدا کنند و به آن باور داشته باشند. من معتقدم اگر شما جمهوری اسلامی را تقویت کنید نظم بین‌المللی را آنگونه که می‌خواهی شکل می‌دهی و جایگاه جمهوری اسلامی ارتقا پیدا می‌کند. مهم‌ترین الزامش دولت قدرتمند و قوی است. دولت ضعیف هیچ کدام از اینها را نمی‌تواند انجام دهد. دولت قوی اولین ویژگی‌اش این است که مشروع است، مشروعیت نظام ما الهی آن است، دوم مقبولیت باید داشته باشد و این هنر حکمرانی است که مقبولیت را تامین کند. بعضی از ما‌ها خدای مشروعیت‌زدایی هستیم، یک سرمایه الهی به ما دادند نمی‌توانیم از آن استفاده کنیم دیگران از ما بهتر استفاده می‌کنند. سوم موثر و کارآمد، دولت قوی در هر جایی نمی‌تواند بگوید من دولت موثر و کارآمد هستم اما مشکلات را نتواند حل کند. این نهایتش می‌شود شوروی. این هم خیلی مهم است. باید انسجام و وحدت ملی در درونش باشد. متوازن به‌خصوص در مولفه‌های قدرت باشد. یعنی شما اگر می‌خواهید جمهوری اسلامی ایران در نظام بین‌المللی نقش‌آفرین باشد باید مجموعه عناصر قدرتش را با هم تقویت کنید، وگرنه عدم تعادل یا عدم توازن بین عناصر قدرت به نظر من ضررش بیشتر است تا نفعش. مقاوم یعنی ما در مقابل تهدیدها مقاومت کنیم و در مقابل تحمیل‌هایی که می‌شود بتوانیم مقاومت کنیم. دولتی باید بتواند روی اهداف خودش مقاومت کند که اهدافش را پیش ببرد. در نظم بین‌الملل دعوتنامه برای کسی نمی‌فرستند که آقایان بفرمایید کجا قرار است باشید. اعمال قدرت در نظام بین‌الملل تحمیل است، دعوا است، تنش است. ما نمی‌توانیم قدرتمند بشویم و نظام بین‌الملل با ما کاری نداشته باشد. عربستان چاره‌ای ندارد جز اینکه قدرت جمهوری اسلامی را به رسمیت بشناسد، منطق قدرت، منطق روابط بین‌الملل است، طرف تلاشش را می‌کند وقتی زورش نمی‌رسد می‌گوید بیا صحبت کنیم ببینیم چه کار کنیم. عربستان به این نتیجه رسیده که با ما نمی‌تواند دعوا کند. ما در نظم آینده وضع فعلی‌مان را باید حفظ کنیم یعنی قدرت منطقه‌ای سکوی پرش ما است. بعضی فکر می‌کنند همه چیز با گفت‌وگو حل می‌شود. نظام بین‌الملل هنوز مبتنی بر زور و قدرت است، ولی داشتن زور کافی نیست و شیوه اعمالش از خودش مهم‌تر است. تعریف ما از دیپلماسی این است اعمال قدرت در روابط بین‌الملل بدون ایجاد تنش.

ادامه از صفحه ۱۴
ادامه در صفحه ۱۶